



سیاسی

سمیه طاهریان

«نه من آمریکایی نیستم، من یکی از ۲۲ میلیون سیاهپوستی هستم که قربانی توسعه‌طلبی آمریکا شده است. من آمریکا را از چشمان یک قربانی می‌نگرم و نمی‌دانم که رؤیای آمریکایی کدام است، اما کابوس آمریکایی را خوب می‌شناسم.» مالکوم ایکس، رهبر مسلمان سیاهان آمریکا.



غرب‌هنوز با اسکالپ پوست می‌درد

□ نسل‌کشی سرخ‌پوستان آمریکا

اشاره

غرب‌شناسی؛ از جمله موضوعاتی است که دربارهٔ لزوم پرداختن به آن، سخن‌ها رانده شده و دغدغه‌های آن همواره وجود داشته است، اما از آنجا که شناخت مؤلفه‌های فکری - فلسفی غرب، بر اساس تفکرات افلاطون و نظریات کانت و فلسفهٔ دکارت و افکار نیچه و ... برای همگان ممکن نیست، در این مجال بر رنگ پوست‌ها و تفاوت آنها برای شناخت غرب تکیه شده است. شاید روش این شناخت، اندیشمندانه به نظر نیاید؛ اما اندیشهٔ هر اندیشمندی را دگرگون خواهد کرد. توجه به رنگ‌ها و پیامدهای حاصل از تفاوت آنها در غرب، می‌تواند شناختی به همراه آورد همه فهم، ملموس، به حقیقت نزدیک‌تر و البته دردناک!

بازماندگان سرخپوست است که جمعیت‌شان در سراسر قاره آمریکا به ۲۷۰ هزار نفر هم نمی‌رسد.

۱۲ اکتبر ۱۴۹۲ کریستف کلمب برای نخستین بار بر ساحل سان‌سالوادور قدم گذاشت و پس از آن تا چند دهه بعد، سفیدپوستان گروه‌گروه به قاره تازه مکشوف مهاجرت کردند. مردان مهاجر به دنبال طلا، این خاک دست نخورده را زیر و رو کردند. آنها برای تأمین خود، بوفالوها را شکار و آبادی‌های بومیان را تاراج کرده و به آتش کشیدند و صدها زن و بچه را برای بردگی به زور ربوده، به اروپا اعزام کردند. هر چند با مقاومت تعدادی از قبیله‌ها از جمله «سیبار» و «آراواک» مواجه می‌شدند، ولی این مقاومت‌ها بهانه‌ای بود تا مهاجران با وحشی قلمداد کردن سرخپوست‌ها، قتل عام آن‌ها را با سلاح‌های آتشین جایز بشمارند.

مهاجران پس از تثبیت موقعیت اقتصادی خود، تلاش کردند از دولت‌های استعماری متبوع خود مستقل شوند. سرانجام این تلاش، اعلام استقلال آمریکا پس از پیروزی نیروهای آمریکایی در سال ۱۷۸۳ م بر انگلستان بود. اکنون آنها سرزمینی خالی از سکنه برای زندگی گاوچرانی و حکومت می‌خواستند. زمین‌هایی که از آن خودشان باشد. جایی که فقط سفیدها باشند. آنان نیازمند برنامه‌ای جدی‌تر و دقیق‌تر از قبل بودند. این چنین بود که جنگ‌هایی خونین با سرخپوست‌ها آغاز شد و از دوران اولین رؤسای جمهور ایالات متحده «جرج واشنگتن» و «جیمز مدیسون»، تا زمان هفتمین آنها «آندرو جکسون» که به علت نابودی شدید بومیان به عصر ازاله معروف شد، ادامه داشت. در سال ۱۸۳۸ م به دنبال رقابت برای زمین بیشتر، سفیدها لایحه‌ای را به تصویب کنگره رساندند. این لایحه بومیان شرق آمریکا را ملزم می‌ساخت تا به قلمرو سرخپوستان، واقع در غرب رود می‌سی‌سی‌پی نقل مکان کنند. با تصویب این لایحه، فاجعه «جای پای اشک‌ها» در کنار قتل عالم قباایل «چکت»، «کریک» و «سیمینول» به کارنامه مهاجران اضافه شد. آنها قبیله «جروکی» را وادار کردند تا از سرزمین اصلی‌شان در جورجیا و کارولینای شیلی به منطقه جدیدی در غرب که امروزه «اوکلاهما» واقع شده است بروند، ولی زمانی که به قلمرو تعیین شده رسیدند، از ۲۵ هزار نفر افراد قبیله، چهار هزار نفر‌شان جان خود را از دست داده بودند و جای پای از اشک سرخپوستان در خاطره تاریخ، از سفیدان به یادگار ماند.^۲

حتی باور آن هم مشکل می‌نمود. او یک زن سرخپوست بود که به تازگی توانسته بود با مسئله عدم توانایی‌اش برای مادر شدن کنار بیاید. چندی پیش که برای درمان بیماری به خانه یک پزشک هم‌نژادش رفت، با بیان شرحی از احوال و سوابق بیماری‌اش، یادآوری کرد که پیش‌تر تحت عمل جراحی قرار گرفته و عقیم شده است. پزشک پس از معاینه وی، با تعجب گفته بود که بیماری‌اش ربطی به عقیم کردن وی ندارد! این ماجرا پزشک را حساس کرد. وی با مراجعه به سوابق و پرونده پزشکی بیماری‌اش، عمدی بودن این عمل جراحی را کشف کرد. پس از مدتی که از مطالعه پرونده پزشکی بیماران دیگر گذشته بود، زن را هم از نتیجه تحقیقاتش مطلع کرد. مطالعات و تحقیقات وی از یک پروژه بزرگ و پنهان در سطح ایالات متحده حکایت می‌کرد که زیر نظر سازمان جاسوسی این کشور (سیا) در حال انجام است و آن تلاش برای قطع نسل بازماندگان سرخپوست‌هاست. مراکز درمانی و بهداشتی طبق یک برنامه دقیق به سرپرستی سیا، ده‌ها هزار نفر از زنان سرخپوست را عقیم کرده بودند. این زنان که ممکن بود به بهانه کوچک‌ترین بیماری به مراکز درمانی مراجعه کنند، از سوی پزشکان خود به یک عمل جراحی غیر ضروری تن می‌دادند، چرا که درمان آنها منوط به عقیم شدنشان توصیف می‌شده است.^۱ او به یقین می‌دانست که این مسئله در ادامه رفتارها و سیاست‌های سفیدان با اندک



کوچ‌های اجباری و کشمکش‌ها و درگیری تا سال‌ها بعد نیز ادامه یافت، از نبرد آپاچی‌ها که ۱۰ سال به طول انجامید و قتل عام قبیله‌های «شایون‌های جنوبی» توسط کشتی‌های ارتش آمریکا تا تسلیم شدنشان در سال ۱۸۶۹ م قتل و اعدام و به‌دار آویختن، تنها راه مالکیت زمین‌ها نبود. اسکالپ نام چاقویی ویژه برای جدا کردن سر و کندن سریع پوست و موی سر است. آدمکشان حرفه‌ای که غالباً با اسب سفر می‌کردند، قادر به حمل جنازه کشته‌شدگان سرخپوست نبودند. پس برای دریافت مزد، پوست سر موهای کشتگان را کنده و مزد خود را براساس شمارش و تحویل آنها دریافت می‌کردند. بعدتر که حکومت آمریکا دوام و قوام یافت، وظیفه نسل‌کشی بر عهده ارتش ایالات متحده گذاشته شد. «کلنل (سرهنگ) جورج کاستر» (ژنرال شرم‌من) و «واقعۀ وُنددنی»، اسم‌هایی‌ست که هیچ‌گاه از حافظه تاریخ سرخپوستان قاره آمریکا پاک نخواهد شد. تا قبل از سال ۱۸۹۰ م، تقریباً همه قبائل بومی آمریکا یا کشته شده و یا به اردوگاه‌ها منتقل شده بودند. جنگ در سرزمین وُنددنی واقع در جنوب داکوتا در تاریخ ۲۹ دسامبر ۱۸۹۰ م هنگامی که سربازان آمریکا بیش از ۲۰۰ مرد و زن و کودک «سیوکس» را در کمتر از چند ساعت قتل عام کردند، پایان یافت!^۱

برای سال‌های متمادی کنگره و دادگاه‌ها از گسترش نواحی غربی پشتیبانی می‌کردند، زمین‌های سرخپوستان را مصادره و آنها را در کمپ‌های مخصوص به خود منزوی می‌ساختند. ماه‌ها و سال‌ها گذشت، ولی در تمام این مدت، سرخپوستان مأیوس از جنگ و مقاومت، تلاش برای احقاق حق از دست رفته خود در قالب گروه‌های حقوق مدنی را ادامه دادند، تا این‌که به حق شهروندی و حق رأی دست یافتند! آنها اکنون می‌توانند از حقوقی همچون شکار، ماهیگیری، مالکیت زمین از جمله از قبرستان‌های خود، بهره‌مند باشند!^۲

البته تنها سرخپوستان قاره آمریکا نیستند که چنین سرنوشتی برایشان رقم زده شده است. مردم سیاهپوست آمریکا، در جستجوی یک زندگی بهتر به این قاره سفر نکردند، بلکه آنها را از سرزمین‌شان ربوندند، با غل و زنجیر و از طریق کشتی‌های مخصوص بردگان، در شرایطی که موجب مرگ ده‌ها میلیون آفریقایی می‌شد، به این سرزمین آوردند. تخمین‌ها از ورود ۲۰ میلیون سیاهپوست به آمریکا حکایت می‌کند. این در حالی است که مرگ میلیون‌ها تن از این بردگان بخت برگشته به هنگام شکار! یا در مسیر اعزام نیز محتمل است. نوع رفتار

با سیاهان در آمریکای شمالی، چیزی کمتر از ارزش یک انسان بود. بردگان سیاه از ابتدایی‌ترین حقوق انسانی مانند ازدواج هم محروم بودند، چرا که خرج نگهداری اطفال از هزینه وارد کردن برده از آفریقا بیشتر بود. مجازات شورش آنها در برابر اربابان هم به گونه‌ای بود که زنده زنده در آتش می‌سوختند یا به دار آویخته یا شقه‌شقه می‌شدند و اگر بخت با آنان یار می‌شد و این بلاها به سرشان نمی‌آمد، مقرر می‌شد تا به سواحل اسپانیا تبعید شوند. گواه دیگر، قانون اساسی ایالات متحده است که در آن مقرر شده بود تا در تعیین جمعیت هر ایالت و بنابر این تعداد، وکلای آن در مجلس سفرای کنگره ملی، هر برده به عنوان سه پنجم یک نفر سرشماری شود. از آن گذشته، در خلال جنگ‌های داخلی، بر سر برده‌داری دادگاه عالی در سندفورد در سال ۱۸۷۵ م اعلام کرد: «سیاهپوستان چه آزاد، چه برده؛ شهروندان ایالات متحده نیستند و به همین دلیل از حقوقی که قانون اساسی برای شهروندان تضمین کرده، برخوردار نخواهند بود»^۳

پس از جنگ‌های داخلی و علی‌رغم تصویب اصلاحیه‌های رفع تبعیض نژادی، وضعیت سیاهپوستان تفاوت چندانی با قبل نکرد. آنها که اکنون بعد از هندی‌ها (سرخپوستان) به عنوان اتباع درجه سوم به حساب می‌آمدند، ملزم به رعایت قانون جدایی نژادی در مدارس، واگن‌های راه‌آهن، اتوبوس‌ها و حتی دستشویی‌ها! و سایر مکان‌های عمومی و خصوصی بودند و این قانون تا نیم قرن ادامه یافت، تا اینکه «رزا پارکز» بانوی جوان سیاهپوست، این رسم دیرینه را شکست. او اول دسامبر ۱۹۵۵ م در شهر مونتگمری ایالات متحده، پس از ورود به یک اتوبوس که مسافر چندانی هم نداشت، روی یکی از صندلی‌های قسمت جلوی آن نشست و بعداً هم حاضر نشد جای خود را به یک مرد سفید بدهد. وی با وجود تذکر پی‌درپی راننده، به قسمت عقب نرفت. راننده، اتوبوس را متوقف کرد و با تلفن، پلیس را از ماجرا مطلع ساخت. گرچه در پی انتشار گزارش این ماجرا

مراکز درمانی و بهداشتی طبق یک برنامه دقیق به سرپرستی سیا، ده‌ها هزار نفر از زنان سرخپوست را عقیم کرده بودند.

مجازات شورش آنها در برابر اربابان هم به گونه‌ای بود که زنده زنده در آتش می‌سوختند یا به دار آویخته یا شقه‌شقه می‌شدند و اگر بخت با آنان یار می‌شد و این بلاها به سرشان نمی‌آمد، مقرر می‌شد تا به سواحل اسپانیا تبعید شوند.

دادگاه عالی در سندفورد در سال ۱۸۷۵ م اعلام کرد: «سیاهپوستان چه آزاد، چه برده؛ شهروندان ایالات متحده نیستند و به همین دلیل از حقوقی که قانون اساسی برای شهروندان تضمین کرده، برخوردار نخواهند بود»

مالکوم ایکس: «نه، من آمریکایی نیستم، من آمریکارا از چشمان یک قربانی می‌نگرم و نمی‌دانم که رؤیای آمریکایی کدام است، اما کابوس آمریکایی را خوب می‌شناسم.»

در روزنامه، سیاهپوستان تا یکسال از سوار شدن به اتوبوس‌های عمومی محروم شدند؛ اما این اتفاق مقدمه‌ای شد برای لغو قانون جدایی نژادی.^۱ اکنون نیز پس از سال‌ها، تبعیض نژادی، سیاهان آمریکا را دچار مشکل‌های فراوان می‌کند. آنها در برخورداری از مسئولیت‌های دولتی با محدودیت وسیعی مواجهند و حتی در گزینش ادارات، رنگی بودن پوست‌شان باعث ضعف آنهاست. به طور مثال شمار افسران ارشد سیاهپوست - به ویژه در رده‌های بالای ارتش این کشور - بسیار اندک است. به گزارش آسوشیتد پرس از واشنگتن، سیاهپوستان حدود ۱۷ درصد کل نیروهای نظامی آمریکا را تشکیل می‌دهند، در حالی که تنها ۹ درصد از کل افسران، سیاهپوست هستند. این رقم در بین ژنرال‌های ارتش به کمتر از شش درصد می‌رسد. این امر بر شرایط اقتصادی سیاهان نیز تأثیرگذار بوده، به طوری که براساس آخرین سرشماری، درآمد مالی آنها یک دهم درآمد مالی سفیدپوستان آمریکایی است. در سال ۲۰۰۶ سازمان اتحادیه شهری (Urban League) که یکی از سازمان‌های معتبر سیاهپوستان ایالات متحده به شمار می‌آید، در گزارش خود اعلام کرد با در نظر گرفتن شاخص‌های اصلی مانند: طول عمر، درآمد، مسکن، بهداشت و آموزش و پرورش؛ سطح متوسط زندگی سیاهپوستان آمریکا، معادل ۷۲ درصد سطح متوسط سفیدپوستان این کشور است. به طور مشخص ۲۵ درصد جمعیت ۳۷ میلیونی سیاهپوستان، زیر خط فقر زندگی می‌کنند، در صورتی که ۱۰ درصد جمعیت ۲۲۰ میلیونی سفیدپوست زیر خط فقرند. همچنین در آمار رسمی، میزان بیکاری سیاهپوستان، معادل ۱۰ درصد و در مورد سفیدپوستان ۴ درصد تخمین زده شده است.^۲

علاوه بر همه تبعیض‌ها، تروریسم نژادی خودمعضلی است که از ابتدای ورود سیاهان تا امروز دامنگیرشان بوده است. «انجمن کوکلوکس کلان» که هدف آن نابودی سیاهپوستان و ریشه‌کن کردن آنها از آمریکا بوده، یکی از چندین گروه تروریستی است که پس

از چند دهه به جنبشی اجتماعی تبدیل شد. کوکلوکس کلان، نام سازمانی تروریستی در ایالات متحده آمریکا است که پشتیبان برتری نژاد سفید، بومی‌گرایی و نفرت نژادی است. این انجمن نخستین بار در سال ۱۸۶۵ م به دست کهنه سربازان ارتش کنگفدراسیون آمریکا بنیان نهاده شد. آنها برای رسیدن به اهداف خود، به اقداماتی از قبیل ایجاد ظاهر وحشتناک و ترساندن سیاهپوستان، استفاده از ابزار ترور، شکنجه، خشونت، بمب‌گذاری و کشتار کودکان و کارگران متوسل می‌شوند.^۳

وحشت، قتل، ارباب و تجاوز؛ هنوز هم سیاهپوستان قاره آمریکا را به جرم رنگین پوست بودن تهدید می‌کند که همه روزه اخبار قسمت کوچکی از آن به گوش می‌رسد؛ از تیرئه سه تن از پلیس‌های شهر نیویورک در قتل یک سیاهپوست با ۵۰ گلوله، تازندانی و شکنجه شدن دختری سیاه توسط نژادپرست‌های آمریکایی. شش نفر آمریکایی که یک مادر و پسر و یک مادر و دختر هم میان آنها بودند؛ دختر ۲۰ ساله سیاهپوست را ربوده، زندانی و به شدیدترین نحو شکنجه کردند و به او گفته بودند که علت این شکنجه‌ها، سیاه بودن رنگ پوست اوست. آنها او را در آب داغ انداخته، کابل به دور گردن او بستند و پس از سوء استفاده جنسی، با چاقو به دفعات مکرر او را زخمی و مجبور به استفاده از آب توالت کردند.^۴ شکنجه این دختر سیاه آمریکایی، گوشه‌ای از ظلم و ستم دنباله‌دار است که جامعه سیاهان آمریکا با آن روبروست. سهم سیاهان از تمدن سفیدها و رؤیای آمریکایی آنها؛ کابوس‌هایی است واقعی!

«نه من آمریکایی نیستم، من یکی از ۲۲ میلیون سیاهپوستی هستم که قربانی توسعه‌طلبی آمریکا شده است. من آمریکا را از چشمان یک قربانی می‌نگرم و نمی‌دانم که رؤیای آمریکایی کدام است، اما کابوس آمریکایی را خوب می‌شناسم.»^۵ این جمله مالکوم ایکس، رهبر مسلمان سیاهان آمریکا است.

پی‌نوشت‌ها

۱. www.mellatmajlis.ir.
۲. www.daneshnameh.roshd.ir.
۳. فاجعه سرخپوستان، دی براون، انتشارات خوارزمی، ص ۵۹۰ - ۵۸۲.
۴. روزنامه اعتماد، ۸۵/۱۷.
۵. www.aftab.ir.
۶. www.zanar.com.
۷. www.kargozaran.com.
۸. www.usanewlook.com.
۹. خبرگزاری جمهوری اسلامی، ۸۷۶۲۱.
۱۰. آمریکا در دو قرن، کلود ژولین، انتشارات آگاه، ص ۳۲۹.

